

**مبانی و جلوه‌های عشق در شعر ذبیحی**

ID No. 194

(PP 264 - 279)

<https://doi.org/10.21271/zjhs.26.3.16>**جیهاد شوکری رشید**

دانشکده زبان، بخش زبان فارسی، دانشگاه صلاح الدین-اربیل

Jihad.rashid@su.edu.krd

**دریافت: 2022/02/13****پذیرش: 2022/04/12****انتشار: 2022/06/28****چکیده**

عشق از عوامل مؤثر در شکل‌گیری تاریخ بشری و تکامل انسانی است که به گونه‌ای متفاوت در میان جوامع و نسل‌ها خود را نمایان ساخته و در طول تاریخ ادبیات بر روند شکل‌گیری اندیشه‌های ادبی تأثیر نهاده است. ذبیحی در ادبیات کردی از جمله شاعرانی است که عشق را خمیر مایه اصلی شعر خود قرار داده و در اغلب اشعار خود از زاویه‌های گوناگون به موضوع عشق پرداخته و اثر ارزشمندی در ارتباط با این مفهوم از او برجای مانده، که بعضی از اشعار او لبریز از معنای عشق بوده و تا آن اندازه که عشق محور اصلی تعدادی از غزل‌های او شده است. در این پژوهش با تکیه بر مطالعات کتابخانه‌ای و با روش توصیفی-تحلیلی می‌توان دریافت که شاعر تا چه حد معنی گسترده‌ی عشق را در شعر خویش به کار گرفته و چه نقشی در تکوین این مضمون شعری داشته است. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که پرداختن به مضمون عشق یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های سبک شعری ذبیحی بوده و شاعر متناسب با نگاه‌ها و روحیات خود از آن به عنوان دستاویزی برای بیان عواطف خود بهره برده است و توانسته در بیش‌تر اشعار خود به شیوه‌های گوناگون به مضامین عشق بپردازد. همچنین نظام ساختاری غزلیات وی یکدست و منسجم بوده و زبان ساده و روایی شاعر، غزل او را نقطه عطف اشعار عارفانه قرار داده است.

واژه‌های کلیدی: ذبیحی، عشق، اصول عشق، مبانی عشق.

**1- مقدمه**

عشق از مباحثی است که از دیرباز در میان جوامع و نسل‌ها به گونه‌ای متفاوت خود را نمایان ساخته و در طول تاریخ ادبیات بر روند شکل‌گیری اندیشه‌های ادبی تأثیر نهاده است. در اغلب شاعران کلاسیک کرد از جمله؛ علی حریری، ملا احمد باثه‌ای، ملای جزیری، احمدخانی، محوی، نالی، مولوی و... عشق اساسی‌ترین و مهم‌ترین مسأله محسوب می‌شود و عشق عرفانی والاترین جوهره شعر و بزرگ‌ترین منبع الهام شعرا و ادبای کلاسیک بوده است و این بزرگان از این زلال مستی بخش، برای غنا بخشیدن به اندیشه و بیان خود، جرعه‌ها نوشیده و بهره‌ها برده‌اند. در گستره شعر و ادب کردی، پایه و اساس هستی بر عشق نهاده شده که ریشه تمام زندگی و بقای موجودات عالم می‌شود و جنبش و حرکت زمین و آسمان و آنچه در بین آنهاست وابسته به وجود عشق است. در ادبیات کردی، شاعران پارسی‌گوی از واژه عشق به مناسبت‌های گوناگونی استفاده کرده‌اند. شاعران عارف به نوعی و شاعران دیگر به گونه‌ای عشق را در کلام خود استعمال نموده‌اند و برخی همچون ذبیحی آن را محور سخن خود قرار داده‌اند. از جمله شاعران پارسی‌گوی کرد، که آثار ارزشمندی در ارتباط با این مفهوم از او برجای مانده، ذبیحی است که بعضی از اشعار او لبریز از معنای عشق بوده است. مضمون و مایه اصلی اکثر قریب به اتفاق غزل‌های ذبیحی مستقیم با عشق ارتباط دارد. سعی نگارنده‌ی این مقاله در این مجال بر این بوده، تا با مورد بررسی قرار دادن برخی از پرکاربردترین وجوه عشق در غزلیات ذبیحی بپردازد و در معرض دید خواننده قرار دهد.

**1-1- هدف، اهمیت و ضرورت پژوهش**

هدف از این پژوهش پیش از هر چیز احیای دیوان یکی از شاعران نسبتاً توانا و در عین حال گمنام و ناشناخته‌ی پارسی‌گوی زبان کردی در سده نوزدهم هجری است که خود می‌تواند فواید مختلف ادبی، زبانی، عرفانی و اجتماعی را به دنبال داشته باشد. شناسایی و معرفی یکی از چهره‌های ادبی و فرهنگی این شاعر پارسی‌گوی کرد هدف دیگر این پژوهش است. با بررسی اشعار



ذبیحی می‌توان دریافت که شاعر تا چه حد معنی گسترده‌ی عشق را در شعر خویش به کار گرفته و چه نقشی در تکوین این مضمون شعری داشته است و در یک نگاه کلی وقتی مضمون غالب اشعار ادب کردی بر محوریت عشق استوار است، لزوم پرداختن به این موضوع در ابعاد گوناگون همچنان احساس می‌شود. از این رو، ضرورت شناخت شعر ذبیحی و توانایی او در سرودن شعر سبب شد تا نگارنده در این مقاله به مضامین و بن‌مایه‌های شعری او در راستای عنصر عشق بپردازد.

### ۱-۲- فرضیه‌های پژوهش

- 1) ذبیحی در اشعار خویش از زاویه‌های گوناگون به موضوع عشق پرداخته است.
- 2) صلا‌ی عشق در شعر ذبیحی در جایگاه‌های گوناگون به صدا درآمده و مراتب عالی و نازل آن جلوه گر شده است.
- 3) مضمون و مایه اصلی اکثر قریب به اتفاق غزل‌های ذبیحی مستقیم با عشق ارتباط دارد.

### ۱-۳- طرح بیان مسأله

هدف اصلی از انجام این پژوهش، شناسایی جلوه‌های گوناگون عشق در آثار ذبیحی است که در پاسخگویی به سوالات زیر اهداف آن را دنبال می‌کند:

- 1) ذبیحی چه اصول و مبانی را برای عشق در اشعار خویش بنا نهاده است و به چه میزان آن‌ها را در اشعار خود انعکاس داده است؟
- 2) مبحث عشق تا چه اندازه و با چه معیارهایی در اشعار ذبیحی مورد بهره قرار گرفته است؟
- 3) چه رابطه‌ای را میان عشق و عقل، در ساختار فکری و ذهنی ذبیحی می‌توان متصور نمود؟
- 4) عمق و وسعت مفهوم عشق و ابعاد آن در اشعار ذبیحی چگونه مطرح شده است؟

### ۱-۴- روش پژوهش

از آنجایی که این پژوهش بر مبنای توصیف و تحلیل سروده‌ها بنا شده، بنابراین در این پژوهش سعی بر آن بوده است که با رویکردی توصیفی-تحلیلی به مسئله عشق به عنوان یکی از ارکان اساسی منظومه فکری ذبیحی پرداخته شود.

### ۱-۵- پیشینه‌ی پژوهش

عشق از جمله موضوعات بااهمیت و تأثیرگذار در غزلیات شاعران کرد بوده است که پژوهش‌های متعددی در این زمینه نگاشته شده است اما در هیچ پژوهشی درباره‌ی شعر ذبیحی و سبک آن سخنی به میان نیامده است در صورتی که ذبیحی در اشعارش بیشترین توجه و تمرکز خود را نسبت به عشق معطوف ساخته است.

### ۲- بحث و بررسی

در این پژوهش در آغاز به تعریفی از عشق و سپس به گذری از شرح حال شاعر و اهمیت عشق در کلام ذبیحی پرداخته می‌شود و پس از آن به مبانی و ابعاد عشق در کلام این شاعر پارسی‌گوی اشاره می‌شود.

#### ۲-۱- تعریف عشق

واژه عشق<sup>(۱)</sup> در لغت به معنای «دوستی» است. شوق مفرط و میل شدید به چیزی را عشق گویند (سجادی، ۱۳۸۳: ۵۷۰) که در قرآن با تعبیر «اشد حبا لله» (بقره/ ۱۷۷) به کار رفته است. اما در اصطلاح، عشق و محبت به نظر ابن دباغ، همانند وجود و نور در فلسفه‌ی صدرایی و اشراقی قابل تعریف نیست، چون جنس و فصل ندارد (ابن دباغ، ۱۳۷۸: ۳۱) و از سوی دیگر «عشق جز با آگاهی صورت نمی‌پذیرد؛ یعنی از توجه علم و ادراک به جمال محبوب احاطه‌ی معرفت به او عشق مایه می‌گیرد و حسن کامل وقتی با ادراک و معرفت کامل مواجه شد، عشق نیرو می‌یابد و شعله می‌کشد. از سوی دیگر، می‌دانیم که هر جمالی و کمالی به حق منتهی می‌شود و سرمنشأ هر زیبایی ذات اوست، بنابراین عشق و کشش او نیز قوی‌تر و سوزنده‌تر از دیگر عشق‌هاست، بل هر که جمال را به کمال بخوهد به او عشق خواهد ورزید، از همین رو می‌گویند عشق و عاشق و معشوق خداست؛ زیرا علم و ادراک او بالاترین علم و ادراک و جمالش برترین جمال است و از تجلی آن جمال ازلی بر علم ازلی عشق ازلی نمودار گردید. پس خداوند، در عین وحدت، به اعتبار علم ازلی عاشق و به اعتبار حسن ازلی معشوق است و جهانیان آینه‌ای برای تجلی پرتوی از آن جمال و حدیث قدسی کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف» ناظر به آن است (رجایی بخارایی، ۱۳۷۵: ۵۹۴).

پنانچه ذبیحی عشق را گنجینه‌ای از عالم معنا می‌داند و به این نکته تأکید می‌کند:

گفت خواهی تو آگهی از عشق گنج معنی است بر سرش شه‌مار



پرتو روی اوست در عالم  
شورش عشق اوست در بازار  
گردش این تمام کاینات  
هر چه بینی از اوست این آثار

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۱۷)

مشایخ عرفا در خصوص عشق نظرات متفاوتی داشتند؛ «برخی عشق را حقیقی دانسته‌اند و معتقدند تنها خدا شایسته عشق است، زیرا تمامی اسباب و علل شناخته شده محبت فقط در مورد عشق به پروردگار در حد کمال صدق می‌کند. برخی دیگر عشق را تنها مجازی دانسته‌اند و می‌گویند عشق تنها در سایه دیدار تحقق می‌یابد و ذات پروردگار مدرک و محسوس نیست تا عشق بندگان نسبت به او مفهوم پیدا کند؛ گروه دیگر معتقدند که بدون مشاهده صورت‌های مجازی که همه واسطه و وسیله‌اند، نمی‌توان به مشاهده صورت اصلی نایل شد» (هجویری، ۱۳۵۸: ۶۱۸-۶۱۹). بنابراین می‌توان گفت که عشق «تجربه‌ی عاطفی شدیدی است که معنی تعریف ناپذیر وصف ناشدنی آن به قول عین القضاة همدانی در زیر عبارت درنمی‌آید تا فارغان عشق از آن نصیبی یابند» (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۴۶).

### ۲-۲- معرفی ذبیحی (۱۸۸۰-۱۹۴۳)

شیخ اسماعیل برزنجی متخلص به ذبیحی فرزند شیخ احمد، فرزند شیخ اسماعیل جاشران معروف به شیخ سمایل (کلاو کوچ) به سال ۱۸۸۰ میلادی در قریه غوث آباد از توابع مهاباد در خانواده‌ای که همه اهل معرفت بودند، چشم به جهان گشود. ذبیحی برادر زاده‌ی شیخ بابا سعید برزنجی از اعیان و شخصیت‌های بنام و مرشد و پیر طریقت قادری بوده که در نزد اهل معرفت و عرفا از شأن و شوکت خاصی برخوردار بوده است و در آن دیار با عزت و احترام می‌زیست تا اینکه سرانجام شیخ بابا سعید به سبب صدور فتوا ضد ترک‌های عثمانی به دستور بابی عالی و فرمانده سپاه عثمانی (عمر ناجی بگ) در زمستان ۱۹۱۵ میلادی در قریه (که‌ریزه‌ی گلی) شهرستان بوکان به دار آویخته شد. ذبیحی از اوان کودکی در سن هشت سالگی به کسب علوم مقدماتی نزد عموی خویش پرداخت و سپس نزد ملا عبدالله پیرباب در شهر مهاباد به علم حکمت و بلاغت ادامه داد. ذبیحی پس از آن برای مدت زمانی به شهر موصل سفر کرد و در نزد ملا صالح موصلی تحصیل نموده و پس از آن جهت تحصیلات عازم بغداد شد. سپس به ایران برگشته و به همراه سه برادر خویش به نام‌های شیخ جلال مشهور به شجاع السادات و شیخ نجم الدین معروف به امین الاسلام و شیخ محی الدین به شهر سقز رفته و ادامه به تحصیل داده است. و پس از آن در خدمت استاد ملا شریف حسن نوران صاحب اجازه اجتهاد شد. از آنجایی که علوم ظاهری طبع او را قانع نمی‌کرد برای مدتی به ریاضت و تصفیه و تزکیه باطن مشغول گردید و عاقبت از دست پیر و مرشد طریقت قادری، شیخ بابا سعید برزنجی، خرقه پوشیده و دست ارادت به آن عارف ربانی داده است چنانکه در اشعار و غزلیات خود مکرر از آن عارف ربانی یاد کرده و یکی از غزلیات او را نیز تخمیس کرده است (نک: لایحی، ۲۰۱۳: ۱۲۸-۱۲۹).

ذبیحی در علم طبابت سررشته خاصی داشته و به وسیله گیاهانی که می‌شناخت بیمارانش را مداوا می‌نمود. سرانجام این عارف وارسته پس از عمری ریاضت و عبادت حق و تأمل در حالات و مقامات روحانی و خدمت به خلق در سن ۶۳ سالگی دار فانی را وداع گفت و ارادت‌مندان خود را در سوگ و ماتم خود نشانند. پیکر پاکش را به روستا جاشیران انتقال می‌دهند و او را به خاک می‌سپارند. اما ذکر محاسن و فضایل او همچنان باقی می‌ماند و هنوز مردم او را به نیکویی یاد می‌کنند (ذبیحی، ۲۰۱۳: ۷-۲۱).

از ذبیحی دیوان شعری به زبان کردی و فارسی شامل غزلیات و ترجیعات و مخمسات و مثنویات و رباعیات و دوبیت‌های او به یادگار مانده است که مهارت و تبحر او را در شاعری و سخنوری نشان می‌دهد. آنچه ذبیحی را از لحاظ ادب مورد توجه می‌سازد، حلاوت غزل‌های اوست که شعر او را با جزالت و متانت مخمسات و ترجیعات درهم آویخته و سبک نو و زیبایی ایجاد کرده است که رنگ و بوی عارفانه و عاشقانه دارد و بسیاری از آن حاصل تجربه‌های عارفانه‌ی اوست. زبان ادبی و شاعرانه او نرم و تا حدی به زبان معیار و متداول نزدیک است. وی با احاطه‌ای که بر زبان فارسی داشته، توانسته نکات لطیف و تجربه‌های عرفانی و لطایف عاشقانه را در کسوتی زیبا و آراسته بیان دارد.

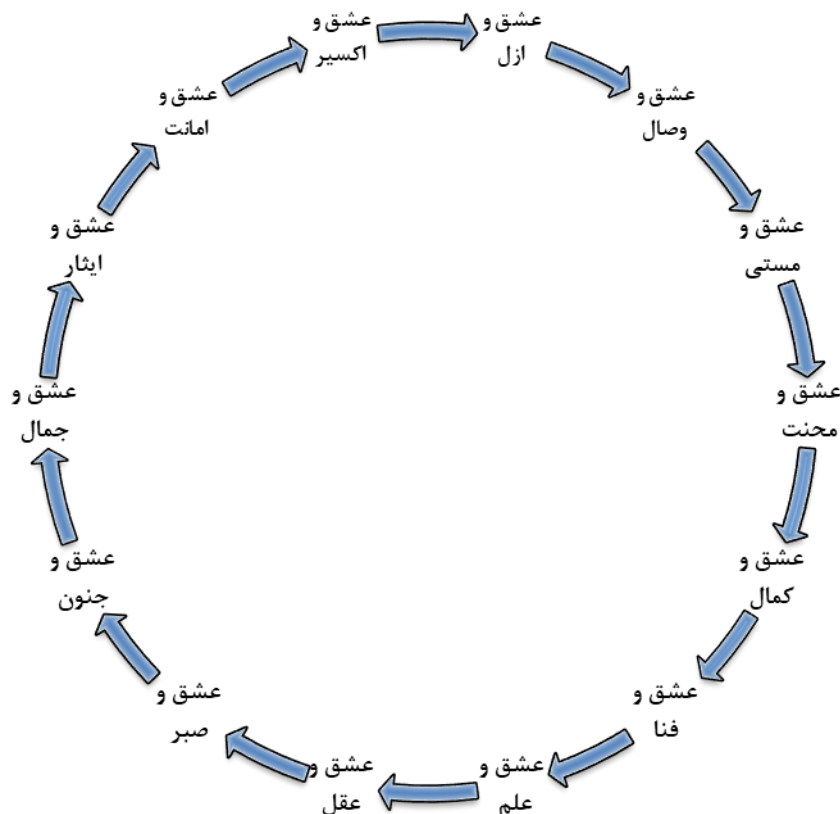
### ۲-۳- اهمیت عشق در کلام ذبیحی

مدار و محور اصلی سخن ذبیحی بر عشق استوار است، اما عشقی که زیبایی آن را توصیف می‌کند، در بادی امر آسمانی و حقیقی جلوه می‌کند. با تأمل و تعمق بیشتر متوجه پاک و بی‌آلایش بودن عشق او می‌شویم که حکایت از عشق ازلی و ابدی و عشق آسمانی دارد. ذبیحی به همراه عرفایی چون محوی، جزیری و مولوی از پیروان جنبه نظری تصوف و عرفان بوده است. از آنجا که تصوف ذبیحی، تصوف عاشقانه و خانقاهی است، در حوزه تفکرات خانقاهی بسیاری از مفاهیم و تعبیرات عرفانی را

دگوگون کرده و رنگ تازه‌ای به آنها بخشیده است. یکی از این مفاهیم عشق است. به صراحت می‌توان گفت که عشق از پرمایه‌ترین سخنان صوفیانه ذبیحی است. در شعر ذبیحی عشق هم مقامش والاست و هم قدرتمند است و دل را تسخیر می‌کند و عشق را در زندگی انسان همچون وسیله‌ای برای دفاع از روح برمی شمارد که با آن می‌توان نقایص و کمبودها را جبران کرد. عشقی که همچون روح در کالبد بی جان انسان دمیده می‌شود و به او حیات می‌بخشد و مزیتی است که او از سایر موجودات جدا می‌کند. شاعر در مقام غزلسرائی سبک عاشقانه را پیش گرفت و جنبه عرفانی را نیز داخل حقایق عشق و محبت ساخت. اغلب غزلیات او راجع به احوال مختلفه عشق است و چون اساس این احوالات از عشق مبتنی بر عشق حقیقی است مایه معنوی و عرفانی دارد.

#### ۲-۴-۲- مبانی و ابعاد عشق در شعر ذبیحی

جهان بینی و پیام ذبیحی مبتنی بر عشق است. صلای عشق در شعر ذبیحی در جایگاه‌های گوناگون به صدا درآمده و مراتب عالی و نازل آن جلوه گر شده است و در این راستا ارتباط عشق با مفاهیمی که به صورت نمودار زیر در معرض دید قرار گرفته بررسی می‌شود.



نمودار (۱): مبانی و جلوه‌های عشق در شعر ذبیحی

#### ۲-۴-۱- عشق و ازل

اعتقاد پاره‌ای از شعرا و عرفا بر این است که روز ازل، عشق در دل تعداد معدودی از انسان‌ها جای می‌گیرد و با گذشت زمان ریشه دارتر می‌شود. به عبارتی دگر «عشق نخستین جلوه‌ی جود است و سابق بر آن چیزی نیست؛ وجود عشق با قدمت وجود الهی آمیخته است؛ عشق ودیعه‌ای است که در روز ازل از جانب دوست به جان مشتاق بشر سپرده شده» (مرنضوی، ۱۳۸۸: ۴۰۶) همانگونه که حافظ اشاره می‌کند:

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

(حافظ، ۱۳۷۹: ۲۰۶)

بنابراین اساس محبت بر آشنایی ازلی و معرفت دیرینه است. گاه این عشق در اشعار ذبیحی نیز به همان تعبیر رنگ و بوی ازلی می‌یابد و شاعر پیوسته از این ازلیت یاد می‌کند. وی بر این باور است که جوش عشق جاویدانی از ازل در دلش افروخته شده و قضای الهی است:

## دریای ذات لم یزل، جوشی برآورد از ازل

واحد ثبوت است واحد نفی است در اسرار دل

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۶۸)

از آنجا که عشق همزاد عشق دانسته شده است و اولین عاشق خود خدا بود و از زمانی که انسان را آفرید عشق را در تار و پود او تنید، ازلی بودن عشق غیر قابل انکار می‌شود. سعدی شیرازی در این رابطه اشعار دلگشی دارد:

همه عمر برندارم سر از این خمار مستی  
که هنوز من نبودم که تو در دلم نشست

(سعدی، 1385: 622)

در جای دیگر نیز سعدی با این بیان که قبل از خلقتش، عشق و محبت خدا در دلش قرار داشته است.

پیش از آب و گل من در دل من مهر تو بود  
با خود آوردم از آنجا نه به خود بریستم

(همان: ۵۵۴)

ذبیحی نیز در بیت زیر به تعبیر خود به این نکته که عشق ودیعه‌ای است که در روز ازل از جانب دوست به جان مشتاق بشر سپرده شده، اشاره می‌کند:

در ازل این جان و دل در نزد عشقش باختم  
کی «ذبیحی» رو کند بر روی مولای دیگر

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۰۴)

در دیوان ذبیحی عشق از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. در حقیقت خمیرمایه مشرب عرفانی وی در آغاز از عشق به کمال مطلق و ذات احدیت سرچشمه می‌گیرد. وی در دیوانش صراحتاً به عشق خود به محبوب ازلی اشاره می‌کند که در ازل پدیدار گشت، عاشق را به تمامی در خود فرو برد و او را چنان از خود فارغ گرداند که این گونه مویه کند و از فراق حاصل از آن بنالد:

ازل با یار همصحبت هم اکنون  
ز هجرش ناله‌های زار دارم

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۰۱)

در واقع ذبیحی به ازلی بودن عشق که از نکات ظریف عرفانی است و بازتاب دهنده‌ی آرای عرفانی است، اشاره می‌کند. در واقع «روح انسان در عالم مجردات قبل از ورود به دنیا حقیقت زیبایی و حسن مطلق یعنی خیر را بدون پرده و حجاب دیده است. پس در این دنیا چون حسن ظاهری و نسبی و مجازی می‌بیند، از آن زیبایی مطلق که سابقاً درک نموده یاد می‌کند، غم هجران به او دست می‌دهد و هوای عشق او را برمی‌دارد، فریفته‌ی جمال می‌شود و مانند مرغی که در قفس است می‌خواهد به سوی او پرواز کند.» (بخارایی، 1364: 613) همانگونه عشقی که ذبیحی در غزل‌های خود به تصویر می‌کشد عشقی است زلال و پاک که از عالم بالا نشأت گرفته و ودیعه الهی است:

عکس دیدار تو نقش است بر دل ما در ازل  
ز آن سبب بالیل گویم همچو مجنون هر ساعات

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۰۰)

**۲-۴-۲- عشق و اکسیر**

در مکتب عرفان عاشقانه، عشق، هم‌سنگ کیمیاست، و مس وجود را به زر ناب تبدیل می‌کند و در نظر ذبیحی، عشق اکسیر وجود است. عشق است که به عاشق ارزش می‌بخشد؛ این عشق بهترین ثروت است و عاشق را با وجود پریشانی، از هر چیزی بی‌نیاز می‌کند (نک: مرتضوی، ۱۳۸۵: ۴۲۰). ذبیحی مانند بیشتر عرفا بر این باور بوده است که مس قلب تن عالم زمانی که اکسیر حمرا (عشق) شد، موجب رهایی انسان از دنیاجویی و نفس‌پروری و مایه‌ی کمال و حق می‌گردد، از این رو درخواست خواندن سوره الضحی را می‌کند:

مس قلب تن عالم که چون اکسیر حمرا شد  
تو سوره والضحی برخوان زوصف عارض دلبر

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۸۲)

در بیت زیر سوزش عشق را محکی برای تبدیل به زر خالص به میان می‌آورد:

چون سمندر سوختم از عشق او در امتحان  
زر خالص را یقین معلوم میدارد محک

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۱۰)

**۲-۴-۳- عشق و امانت الهی**

بار امانت بحث رایجی است در ادبیات عرفانی، خداوند امان خود را عرضه کرد جز انسان کسی این امانت را نپذیرفت و انسان آن را قبول کرد. آنگاه که خداوند انسان را بر تخت خلیفه الهی نشانند و به او عزت بخشید و بار امانت بر او نهاد و «اذقال ربک للملائکه اتی جاعل قی الارض» (بقره/۳۰) و در همان زمان نیز انسان را به نور عشق بیاراست. زییحی عشق را امانتی از جانب



خداوند بر انسان می‌داند. در کلام او، عشق سایه‌ی ازلی دارد و از ازل ساری و جاری بوده و در نهایت، بار امان آن به انسان محول شده است:

گشته پیدا ز عشق این بنیاد      آن امانت به دوش ما آمد

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۶۹)

در چشم انداز ذبیحی، انسان امانت‌دار بار سنگین الهی است. امانتی که با سپردن آن مایه‌ی رهایی دل از غم و اندوه شده و در نهایت با کسب عشق و معرفت دل او شاد گردیده است:

گشته پیدا ز عشق این بنیاد      ز آن سبب دل شده ز غم آزاد  
لشکر عشق خیمه زد بر دل      داده جز یار جمله را بر باد  
رو مگردان ز یار ای عاشق      سلطنت دان تو محنت از ایجاد  
در ره عشق هر چه پیش آید      نیست زحمت تر از عدل و داد  
آن امانت به دوش ما آمد      رو ظلوما جهول را کن یاد  
خلعت توسست تاج کرمنه      صورتت را ز روی خود بنهاد  
کشف شد سر احسن تقویم      شد ذبیحی به معرفت دل شاد

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۱۹)

درخور توجه است، با توجه به آیات بالا می‌توان پنداشت که انسان زمانی می‌تواند بار سنگین امانت الهی را به دوش کشد که رهایی یافته باشد و خود را از بار تعلقات دنیوی آزاد کرده باشد. برای حمل عشق (بار امانت الهی) باید سبکبار و بیدار بود.

#### ۲-۴-۴- عشق و ایثار

عشق با فداکاری همراه است. قدم در دایره‌ی عشق گذاشتن با نازپروری سازگار نیست (جعفری لنگرودی، ۱۳۳۴: ۵۱) بنا به باور فروم «نثار کردن ارضاکنده‌تر و لذت بخش‌تر از دریافت کردن است» (فروم، ۱۳۸۹: ۵۶) از اینرو، مفهوم اصلی عشق برابر با ایثار و نثار کردن است، و چنین است که ذبیحی در توصیف عشق حقیقی به مفاهیمی از خودگذشتگی و جانبازی مصادیق این چنینی اشاره کرده است. ذبیحی نه تنها از جان فشانی در راه عشق ابایی ندارد؛

شیوه عشق چنین است به نزد عاشق      نبود از طعنه و از جور کسی پروائی

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۰۵)

بلکه جان دادن به پای یار را افتخار و سعادت عظیم می‌داند و خود به استقبال آن می‌رود:

جان سپردم به یار مردانه      روی شمع است وصل پروانه

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۱۹)

زیرا لازمه‌ی عشق از دست دادن همه چیز در این راه است. از نظر ذبیحی ایثار لازمه‌ی عشق ورزی و عاملی است که موجب غنا و استحکام عشق می‌شود. جان سپاری عاشق در برابر معشوق از آن روی است که عاشق به چنان مرتبه‌ای از نفی خود و اثبات محبوب می‌رسد که گذر از جان در برابر معشوق برایش امری آسان است. از این رو، رواج و سرشت غزل و اشعار ذبیحی، اخلاص و ارادت و خاکساری در برابر معشوق و گردن نهادن به خواست اوست و این‌ها از اصول و اندیشه‌های ثابت ذبیحی در عشق ورزی و فراگیرترین زمینه و درون مایه‌ی اشعار اوست.

#### ۲-۴-۵- عشق و جمال

در ادبیات کردی عشق و زیبایی رابطه تنگاتنگی باهم داشته‌اند. اگرچه عوام، برداشت ظاهری خود را از مفاهیم زیبایی و عشق ارائه می‌دهند، اما در این میان عرفای جمالی، بر مبنای روایت معروف «ان الله جمیل یحب الجمال» به تبعیت از پروردگار خویش دلبستگی خود را به مظاهر زیبایی اعلام داشته و همواره به آن عشق می‌ورزند. آیات زیر در توصیف زیبایی و جمال معشوق و برخاسته از عشق است. به باور ذبیحی از یک سو توجه به جمال و زیبایی، نتیجه‌ی وجود عشق در دل است و از سوی دیگر این عشق پیش از آنکه معطوف به زیبایی‌های ظاهری باشد، معطوف به زیبایی‌های درون است.

منع من مسکین زره عشق محال است      دلدها عشق رخ آن ماه جمال است  
سودازده و شیفته آن خط و خال است      زاهد تو نصیحت مگو این صحبت قال است

همدم به همه وحشی صحرا است دل من



(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۳۱)

دلدادگی به جمال زیبای محبوب در پیشگاه ذبیحی جز از بصارت و آگاهی مفهومی ندارد و در حقیقت او این عاشقی و پاکبختگی در برابر جمال و کمال محبوب را با صاحب درایت و اندیشه بودن برابر می نهد و تمام عالم را پرتویی از زیبایی او می-داند :

در کثرت عالم نگریم نیست به جز او  
این جلوه گلهای همه از عکس رخ اوست

در زیر همین پرده یکی ماه جمالی است

یاقوت بدخشان بلب دوست مثالی است

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۱۴)

**۲-۴-۶- عشق و جنون**

هنگامی که سالک در جاده‌ی طریقت قرار می‌گیرد، دردمندی، سرگشتگی و حیران همواره ملازم اوست و آنگاه که به مقالت عقل می‌رسد و از آن می‌گذرد، در نهایت حیرانی به کلی از عقل فارغ می‌شود و روش دیوانگان می‌آغازد.

تو ذات بی‌نشانی، در اوج لامکانی  
من آن رند خرابم، ز طعنه رخ نتابم

دیوانه وار گردم، ز فرقت بمردم  
جان را به تو سپردم، هله مست مست مستم

دائم که تو همانی، هله مست مست مستم

ز عشق دل کبابم، هله مست مست مستم

جان را به تو سپردم، هله مست مست مستم

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۷۷-۷۸)

البته از آنجایی که عشق یک نیروی ذوقی و احساسی فطری است، بنابراین هیچ‌گونه سختی با معیارهای عقلانی و ایده‌های منطقی ندارد و عاشق را سرگشته و حیران می‌نماید و این حیرت و پریشانی لازمه عشق حقیقی است، زیرا ماهیت عشق سرکشی است و در ابتدا آسان می‌نماید اما در میانه طریقت دشواری‌هایش را بروز می‌دهد و این نکته واضح است که عشق در دل عاشق، برانگیزنده‌ی اشتیاق شدید برای پیوستن به معشوق است. این شوق وافر از سویی، موجب اندوه و درد و بسیار عوارض دیگر می‌شود و سرانجام کار عاشق را به جنون و دیوانگی کامل می‌کشاند:

جان سپردم بیار مردانه  
من شده‌ستم ز عشق دیوانه

روی شمع است وصل پروانه  
شورش ما زجامر و پی‌مانه

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۱۹)

ذبیحی از مضمون عشق و دیوانگی در طریق عاشقی و شناخت خداوند بارها سود برده و عقل را ناتوان از معرفت خوانده است.

از عشق شدم جانا دیوانه و صحرائی  
زنده بشود از تو این مخفل عشاقان

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۰۶)

**۲-۴-۷- عشق و صبر**

همه‌ی موجودات جهان در سیر به سوی معشوق، رنج‌ها و دشواری‌های بسیاری متحمل می‌شود تا به وصال او برسند و از شراب عشق الهی سیراب گردند (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۹۰) از این رو، به باور ذبیحی نیز عشق، همواره با رنج و محنت توأم است و سالک برای وصول به حقیقت عشق، باید رنج‌ها به جان خرید، صبر و استقامت را پیشه‌ی خود سازد.

در راه غمش پیشه خود ساز صبوری  
اندر پی هر صبر که از خیر مآلی است

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۱۴)

زیرا تنها مرد طریقت و عاشق راستین است که می‌تواند در برابر ناملازمات بایستد و صبر و شکیبایی داشته باشد و به همین دلیل است که راه سیر و سلوک، راهی بیکران و پر از دشواری است و هرکسی لیاقت سپردن آن را ندارد، زیرا برای وصول به حقیقت عشق، باید متحمل سختی‌ها شود و رنج‌ها را به جان بخرد، صبر و استقامت را پیشه‌ی خود سازد.

**۲-۴-۸- عشق و علم**

نگنجیدن حدیث و ماهیت عشق در علم و بیان یکی از شاخصه‌های فکری ذبیحی است.<sup>(۳)</sup> «عشق از نظر صوفیه و عرفا معنایی بس عمیق و وسیع دارد و تمام مبانی و افکار و نظریات عرفا و صوفیه در دریای عشق مواجه‌اند و غوطه‌ور. از طرفی چون عرفان و تصوف (بر خلاف استدلال و فلسفه) بر پایه عشق، حال، ذوق، الهام و اشراق قرار دارد در آثار عرفانی همیشه نیروی عشق، معارض و مبارز با عقل است و قدرت‌ش از عقل به مراتب بیشتر است» (جعفری، ۱۳۸۶: ۳۵-۳۴) و در اصل یکی از باورهای بنیادین عارفان و صوفیان این است که «علم عشق در دفتر نباشد» و آنچه راهرو سالک می‌خواهد و می‌جوید، نه از راه



علم و عقل و نه با شیوهی اندیشه و استدلال که تنها از راه دل پیراسته و با شیوهی شهود و مکاشفه به دست می‌آید و این عشق، در خلال کتاب‌ها و در مدرسه وجود ندارد بلکه در حوزهی علم حال است، نه قیل و قال مدرسه. به تعبیری، عشق امری فطری است، نه اکتسابی و آموختنی (نک: مرتضوی، ۱۳۶۵: ۴۰۰) چنانچه دیدگاه ذبیحی و باور او در این زمینه همان است که عشق غیر اکتسابی و آموختنی است:

سرها دانسته ناگوینده هر کس مطلبی

علم ما کان و یکون خوانده ندیده مکتبی

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۷۱)

زیرا عشق زیادت در دوستی و آتشی است که در دل عاشق حق-تعالی- شعله می‌کشد و جز حق را می‌سوزاند. این عشق امر الهی و آمدنی است، نه آموختنی (نسفی، ۱۳۸۴: ۸۳). با این وجود می‌توان پنداشت که ذبیحی عشق را فطری و همزاد انسان می‌داند، بدین منظور که آموختنی و اکتسابی نیست:

معنی معنائی اندر میم خود کردی عیان

وصف ذات اقدس شاهانگنجد در بیان

بانگ طبتم فادخلوها خالدین اندر جنان

گنج «وقت لی مع الهی» توئی مضاح آن

چون بگوش جان شنیدم از سر کوی شماس

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۲۱)

#### ۹-۴-۲- عشق و عقل

مبحث «معارضه‌ی عقل و عشق به کرات در آثار صوفیه عنوان شده است و جالب آنکه پیروزی در این آثار همیشه از عشق است و عقل دور اندیش در مقابل حسن مقاومت می‌کند و دل را از لغزیدن به دام عشق حفظ می‌کند اما سرانجام دل در برابر جلوه‌های گوناگون حسن اسیر و گرفتار می‌گردد. عشق پیروز می‌شود و عقل دیگر در این ولایت هیچ کاره است» (پورنامداریان، ۱۳۶۹: ۱۴۳). عقل در ادبیات صوفیانه‌ی کردی اغلب زیردست محبت و عشق و حتی ضد آن به شمار آمده و مورد مذمت واقع شده است. برای نمونه؛ «عقل و خردی که احمد خانی با بهره‌گیری از عرفان مولانا و عطار و دیگر عرفا، با آن درافتاده و با ارائه اوصاف و صفاتی به نکوهش و تحقیر آن در برابر عظمت عشق و جنون عارفانه می‌پردازد، همان عقل جزوی و حکمت بی‌مغز یونانی است که بنا به عقیده احمد خانی و دیگر عرفا، نه تنها قادر به درک حقیقت و عشق و جنون عرفانی آن گونه که باید و شاید نیست، بلکه به مانند حجاب و مانعی در راه رسیدن به سرمنزل معرفت و حقیقت و عشق است» (شکری، ۲۰۱۸: ۲۶۶).

هن جامه دوریده هن د سه‌رخوش

هن عقل ره‌میده هن موشه‌وش

هن بویی ذقه‌یدیی عه‌قلن تازاد

هن دکرن فغان و فه‌ریاد

(مر، ۱۹۶۲: ۵۶)

یک جامه دریده و پر افسون

از عقل رمیده همچو مجنون

بگسسته ز عقل و گشته آزاد

سر داده یکی فغان و فریاد

(مر، ۲۰۱۲: ۳-۵۲)

شیخ احمد غزالی در مورد ناتوانی عقول جزوی از ادراک حقیقت روح و عشق می‌گوید: «عقول را دیده بر بسته‌اند از ادراک ماهیت و حقیقت روح، و روح صدف عشق است پس چون به صدف علم را راه نیست به جوهر مکنون که در آن صدف است چگوته راه بود...» (غزالی، ۱۳۸۵: ۶۲) عشق در اندیشه‌ی عرفانی ذبیحی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. از نظر وی هرگاه آدمی بخواهد در راه عشق قدم نهد، ابتدا باید از عقل و ملازمان آن درگذرد تا شایسته‌ی رسیدن به مقام بلند عشق گردد. ذبیحی به برتری عشق نسبت به عقل اذعان دارد و ساحت عشق را چنان بلند می‌داند که عقل از دریافت آن عاجز است چنانچه در عشق جاذبه‌ای است که در عقل نیست و آنچنان که عشق قدم نهد عقل دیگر عاجز و ناتوان می‌گردد:

مقدس ذاتت از شبه و گمانی

که عقل از کنه تو اندر تحیر

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۸۱)

در حقیقت هرکس بخواهد به وادی عشق قدم نهد باید از عقل و تبغات آن صرف نظر کند، زیرا با آمدن عشق، عقل می‌گریزد، که عشق محبوب، آتش است و عقل دود این آتش. پس با این دیدگاه برای عقل در اقلیم عشق پایگاهی نمی‌ماند که در آن جولانی داشته باشد، بلکه هرکجا عشق خیمه زند عقل از آنجا می‌گریزد<sup>(۱)</sup> (جعفری، ۱۳۸۶: ۳۵-۳۴) زیرا در آنجا فقط عشق است که تأثیرگذار است نه سخنان و الفاظی که از روی عقل بیان گردد:





ای عشق تو غارتگر عقل و دل و جانی

گشته است عیان از تو همه سر نهانی

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۰۷)

نگاه ذبیحی به مقوله‌ی عشق نگاهی عارفانه و عقل‌گریز است. وی عقل را در ساحت عشق ناکارآمد می‌شمارد. بنا به باور شاعر با پای عقل نمی‌توان در راه عشق قدم نهاد و تنها راهی که صراط مستقیم کعبه‌ی مقصود است، عشق می‌باشد:

گشته پنهان به دلت گنج همه علم لدن  
عقل گشته است به توصیف صفات حیران

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۹۸)

دل از نظر ذبیحی دارای جایگاه ویژه‌ای است محل تجلی انوار الهی و اسرار است. در بیت زیر بسیار شیوا و لطیف تنها راه رسیدن به وصال حق و معبود ابدی را، راه دل می‌داند:

چشم دل برگشا بر این ذرات  
تا بیینی در آن حقیقت ذات

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۱۷)

#### ۲-۴-۱۰- عشق و فنا

ذبیحی در بیان اندیشه‌های عرفانی خویش از پشتوانه‌ی گفتاری و نوشتاری بزرگانی چون مولوی، حافظ سیراب شده است. از نظر حافظ راه عشق بی‌انتهاست و درنهایت سبب فناست:

راهی است راه عشق که هیچش کناره نیست  
آنجا جز آن که جان بسپارند چاره نیست

(حافظ، ۱۳۷۹: غ ۷۲)

رسیدن به وحدت با معشوق در مقام فنا<sup>(۴)</sup> صورت می‌پذیرد. زمانی عاشق به وصال معشوق می‌رسد و با محو شدن در وحدانیت معشوق به مقام وحدت نائل می‌آید. ذبیحی نهایت عاشقی را در مقام فنا می‌بیند و وصلی را ارج می‌نهد که توأم با یکی شدن با معشوق است.

در عشق کسی گوید گر لفظ انا الحق را  
تحقیق روا باشد تصدیق انا الحق را  
خود نیست شود بیند آن شاهد مطلق را  
در عشق منصورم هم لفظ انا الحق را  
در گفتن و ناگفتن آزاده و مختارم

عشقت بدلم سرزد خود مظهر آن گشتم  
چون حسن تو ظاهر شد من خود همه جان گشتم

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۲۸)

همانگونه که ملاحظه می‌شود عاشق در سیر و سلوک عشق به جایی می‌رسد که در وجود معشوق محو و با او یکی می‌شود، هر چه هست معشوق است. البته این مفهوم که کارکرد اصلی جان فناشدن در راه معشوق است، نمی‌تواند اندیشه‌ای سطحی در توصیف عشق زمینی باشد. مسلم است که گفته‌های ذبیحی راجع به فنا و وحدت، نشان دهنده‌ی نگاه او به عشق متعالی در جهان معناست:

خویش را کن محو تا یابی مراد  
آن یکی فانی شود در غین ذات  
بی نشان اندر نشان بین ای جواد...  
گشت فانی گفت انالحق آن رشید

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۳۷)

با توجه به بیت بالا می‌توان گفت که ذبیحی در سیر و سلوک عرفانی خود به انالحق گویی عرفا اشاره داشته است. انالحق به معنای: من حقیقت‌ام، که معروفترین شطحیات صوفیه است. سیر عشق در عالم فناست و صفت آتش دارد:

التهاب نار عشق سینه‌ام زد برفلک  
ای ذبیحی غیر دلدارت ننگد در دلت  
گشته از آه دل ما تیر این چرخ فلک  
عشق او کرده و جودت ممتلی با مغز و رگ

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۱۰)

به باور ذبیحی وجود جسمانی عاشق حجابی است که اگر به طور کامل محو نگردد، اتحاد عاشق و معشوق ممکن نگردد، زیرا تنها راه پیوستن به منبع ازلی، مرگ و نابودی خود است:

در عشق کسی گوید گر لفظ انا الحق را  
خود نیست شود بیند آن شاهد مطلق را

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۲۸)



به باور ذبیحی محو و فنا همان حیات و جاودانگی است که عاشق حق در پی آن است و انسان عاشق در مرتبه‌ی کمال عشق، حالتی دست می‌دهد که از خود بیگانه می‌شود. از این رو، خویش را مورد خطاب قرار می‌دهد که بایستی از خود تهی یا فانی شود تا به حقیقت برسد:

ای ذبیحی ز خویش فانی شو  
چشم دل برگشا بر این ذرات

شیر معنی نیستان در دل  
تا ببینی در آن حقیقت ذرات

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۲۰)

#### ۱۱-۲-۴-۱۱- عشق و کمال

یکی از مهم‌ترین بحث‌هایی که در مورد عشق مطرح بوده، کمال بخشی آن است. در سوانح غزالی آمده است: «کمال عشق آن است که از هستی عاشق چیزی نمانده باشد و این بس عالی مقامی است که نه هرکس بدین مقام رسد» (جامی، ۱۳۵۲: ۱۹۷) و به اعتقاد خواجه عبدالله انصاری، عقل با تمام مقام والای خود، انسان را به کمال نمی‌رساند و عشق تنها راه رسانیدن انسان به خدا و محو کامل بشر در اصل و منشأ وجودی خود است و این اتحاد، کمال واقعی انسان است (ارزنگ مدی، ۱۳۷۲: ۶۸-۶۹) بنا به باور ذبیحی عشق زمانی به تکامل می‌رسد که عاشق علاوه بر خویشتن خود، معشوق را نیز فراموش کند. تا با گذر از خودبینی، خویشتن خویش را در وجود معشوق فانی می‌بیند تا سرانجام به کمال عشق برسد:

عشقت بدلم سرزد خود مظهر آن گشتم  
چون حسن تو ظاهر شد من خود همه جان گشتم

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۲۸)

از نظر ذبیحی انسان یعنی عشق و عشق همچون روحی است که در کالبد بی جان انسان دمیده می‌شود و به او حیات می‌بخشد و این عشق حیات بخش، آدمی را به کمال می‌رساند.

گشت چون مست از می وحدت  
افتاده به عاشقان جوشی  
گفت خواهی تو آگهی از عشق  
پرتو روی اوست در عالم  
گردش این تمام کاینات

رمزی از عشق او نمود اظهار  
دل به وجد آمده از آن گفتار  
گنج معنی است بر سرش شه‌مار  
شورش عشق اوست در بازار  
هر چه بینی از اوست این آثار

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۱۷)

شاعر در ادامه سخنانش خود را مورد خطاب قرار می‌دهد و نتیجه‌ی عشق را در این ابیات بیان می‌کند و با تصویر سازی بار عاطفی عشق و کمال بخشی آن را به خواننده منقل می‌کند که عشق سبب کمال می‌شود و انسان را به اوج می‌رساند و او را حقیقت بین می‌کند:

این ذبیحی بگوش جان و دل  
چشم دل برگشا بر این ذرات

از کلامش شنید این اقرار  
تا ببینی در آن حقیقت ذات

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۱۷)

#### ۱۲-۲-۴-۱۲- عشق و محنت

جنبه‌ی دیگری از عشق که ذبیحی آن را برجسته ساخته و به آن پرداخته، همراهی درد و محنت با عشق است. زیرا همانطور که گفته اند «محبت و محنت از یک خانه‌اند و محنت و شادی از هم بیگانه» (رازی، ۱۳۵۲: ۲۵-۲۶) و «در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد و ترک خود بکند و خود را ایثار عشق کند. عشق آتش است، هر جا که باشد جز او رخت دیگری نهد، هر جا که رسد سوزد و به رنگ خود گرداند» (عین القضان، ۱۳۸۹: ۷۹۱) یکی از موضوعاتی که در اشعار ذبیحی در مبحث عشق بدان اشاره شده است، همین ارتباط تنگاتنگ عشق و رنج کشیدن‌های پی در پی است که همواره به اشکال و شیوه‌های گوناگون سخن به آن اشاره کرده است:

بگرفت جوش مغز تماما ز شور تو  
باقی نمانده بود به ملک وجود من

تن گشته آب ز آتش عشق ظهور تو  
جز جان و روح خویش فرستم حضور تو

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۱۲)



از نظر ذبیحی درد عشق، روح و روان عاشق را تصفیه می‌کند و او را برای رسیدن به مطلوب و محبوب خویش مستعد می‌سازد. سلوک در راه معرفت حق و وصال او مستلزم ناامیدانه پیمودن راهی بس صعب و سوز است و وصال، پیوسته آرزویی دور و دست نیافتنی است. زیرا «عشق آتشی است که در قلب واقع شود و محبوب را بسوزد. عشق دریای بلا و جنون الهی و قیام قلب است با معشوق بلاواسطه» (سجادی، ۱۳۸۳: ۳۳۰):

التهاب نار عشق سینه‌ام زد برفلک	گشته از آه دل ما تیر این چرخ فلک
چون سمندر سوختم از عشق او در امتحان	زر خالص را یقین معلوم میدارد محک
سخت دل از فرقت گشته جگر همچون کباب	اشک چشم خویش ریزم بر سرش همچون نمک
دل شده پرورده عشقت چو طفل شیرخوار	کی نماید اختیاری دوری دریا سمک؟
زان سبب دل گشته پروانه به نور عارضت	خوشه چین روی تو خورشید شد بی شبه و شک
ای ذبیحی غیر دلدارت ننگجد در دلت	عشق او کرده و جودت ممتلی با مغز و رگ

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۱۰)

### ۱۳-۴-۲- عشق و مستی

باده و می یکی از مهم ترین الفاظ و مصطلحاتی است که ذبیحی در اشعار عرفانی خود به کار برده است. البته این تعابیر در حوزه شعر ذبیحی، معنای غیر از معنای حقیقی خود به کار برده است. زیرا در گستره‌ی عالم عرفان، واژه‌ها و کلمات از دنیای حقیقی و محسوس به عاریت گرفته می‌شود تا با سیر تحول معنایی از صورت به سوی تشبیه، مجاز و استعاره بیانگر حالات و خواست گویندگان و شاعران باشند. چنانچه این تعابیر غالباً در حوزه عرفان و تصوف، معنای غیر از معنای حقیقی و واقعی خود دارد. عجین بودن عشق و شراب به حدی است که از موضوعات مکرر شعر ذبیحی شده است. البته از نگاه عرفا «عشق یا محبت الهی معنای اصلی لفظ باده و مترادف‌های آن در زبان شعر عاشقانه-صوفیانه‌ی فارسی است. ارتباط شراب با محبت ابتدا از راه تشبیه پیدا شد» (پورجوادی، ۱۳۷۰: ۴) و «پس از اینکه تشبیه محبت الهی به شراب یا خمر در زبان صوفیه متداول گردید و شعرا از این نوع تشبیهات در اشعار خود استفاده کردند، با اهمیت یافتن مفهوم عشق انسانی و به طور کلی عشق طبیعی در تصوف و راه یافتن این مضمون به شعر، وصف این نوع عشق نیز از راه تشبیه میسر گردید» (همان: ۱۴). البته بعضی براین باورند که غم بیکران زمان را دوايي جز شراب ارغوانی نیست و بالاخره باده اسرارنمای و مشکل گشای عشق است و در پیاله و جام باده، عکس رخ یار پیدا است (زیبایی، ۱۳۶۷: ۹-۱۰). ملازمت باده و عشق در شعر ذبیحی برجسته است، اما درخور توجه است، ذبیحی از عشقی سخن می‌گوید که مبتنی بر تجربه‌های عرفانی اوست که شهود زیبایی و جلوه‌های جمال حق در ضمن آن تجربه‌هاست و منظور ذبیحی از شراب عشق رویت محبوب است:

دل شده سرمست جام وحدت اندر میکده	نیستم محتاج جام از خم صهبای دیگر
پرورش گشته دلم در بزم پیر میکده	میل کی دارم به بزم مجلس و جای دیگر
کعبه مقصود جان است طاق ابروی نگار	عاشقان کی رو کنند بر روی شهلاي دیگر

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۰۴)

ذبیحی باده را دواي غمناکی می‌داند و گاه خوش دلی را از باده می‌جوید و به باور او تأثیر می‌در جان سبب گذشت قال از حال است:

من نهادم قدم به میخانه	من ترا رمز عشق آموزم
ساقی داد باده لبریز	مسجد عاشقان خرابات است
آن زمان کرد می اثر در جان	بگذر از قال حال را بگزین

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۱۸)

شاعر در جای‌جای اشعار خویش به توصیف باده و سرمست بودن از آن با استفاده از زبان نمادین و ایهامی پرداخته است. عشق و شرابی که در اکثر غزل‌های ذبیحی وجود دارد، اغلب مقدمه‌ای است که حجاب و خودی را از پیش چشم وی دور می‌کند تا او را از صومعه‌ی سلامت و ایمان ظاهری بیرون آورد تا به وصال محبوب نایل گردد و وصال روحانی تحقق یابد:

من به عشقش ازل کمربستم	دست از جان و روح سر شستم
چون شدم محرم ره عشقش	ز آن سبب همیشه سرمستم
چوش بگرفت مغز از ساغر	از حجاب خودی خود رستم



(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۱۸)

**۲-۴-۱۴- عشق و وصال**

عشق در زبان عرفان معنایی دارد و در زبان شاعران غیر عارف و داستان‌سرایان و افسانه‌پردازان معنا و مفهومی دیگر. در زبان ذبیحی، عشق آن حالت ملکوتی است که انسان را به معشوق حقیقی خویش یعنی «الله» متوجه می‌سازد.

دل به میخانه زجانا نه همی جست نشان  
تا به پیشش بکنم شرح غم عشق بیان  
خسته عشق به جز وصل ندارد درمان  
جام می ده که ترا عرضه دهم راز جهان  
که من اندر دل خود جام جهان بین دارم

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۲۲)

در این حالت شاعر به جایگاهی می‌رسد که کمال عشق را در نوعی اتحاد می‌داند که میان عاشق و معشوق روی می‌دهد. در عشق، عاشق و معشوق از یکدیگر جدا نیستند و به همین مناسبت است که پیوسته از شادمانی وصال و یکی شدن هستی عاشق و معشوق سخن می‌رانند. به واسطه این وصل حقیقت عشق و حقیقت وصال معنا می‌یابد و مسئله فراق و هجران حل می‌شود و فراق از میان برمی‌خیزد و همه هرچه هست، عین وصال می‌شود:

رهرو عشق شدم در ره جانانه به جهد  
نایل وصل شوم از مدد اختر سعد

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۲۲)

وصول که رسیدن است معنی تقرب را تداعی می‌کند. زمانی که رونده راه حق به قرب محبوب رسید، بدون تردید از پندارها و مجازها فاصله می‌گیرد و فانی در معشوق می‌شود:

جان و سر را در حقیقت او در این سودا فروخت  
کثرت عالم بنواز وحدت جانان پخت

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۲۶)

پایین‌ترین درجه برای وصال، این است که مشاهده او کند، آنگاه زیبایی و لطافت و شیرینی معشوق، مانع از آن می‌شود که به چیزی کمتر از او توجه کند:

آتش عشق انالحق در دل منصور سوخت  
جز وصال دلبر خود دیده را از غیر دوخت

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۱۲۶)

در عشق حقیقی انسان بی‌قرار است و تنها به مشاهده جمال معشوق قانع نیست، بلکه هدفش وصال است و به این نکته نیز هم اشاره دارد که وصال به معشوق فقط از راه دل امکان‌پذیر است زیرا عشق مظهر توحید و یکتا پرستی است:

باز آمد بر سرم شوری زعشق آن نگار  
صعب باشد منع عشاقان ز راه عشق تو  
از برای وصل جانان دل بگرید زار زار  
جز رخ دلدار خود دل در کجا گیرد قرار

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۹۱)

در شعر ذبیحی بازتاب عشق که اصل و اساس عرفان بر آن استوار است، بسیار زیاد است که با توجه به ابیات می‌توان از آن به عشق الهی و معنوی تعبیر کرد:

هر دو دنیا را نثار لحظه وصلت کنم  
چون ذبیحی عاشق است با عشق مولا می‌رود

(ذبیحی، ۲۰۱۳: ۹۶)

در نهایت باید گفت که پرداختن به مضمون عشق یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های سبک شعری ذبیحی بوده و شاعر متناسب با نگاه‌ها و روحیات خود از آن به عنوان دستاویزی برای بیان عواطف خود بهره برده است و توانسته در بیش‌تر اشعار خود به شیوه‌های گوناگون به مضامین عشق پردازد که می‌توان به صورت طرح نمودار زیر در معرض دید خواننده قرار داد:

مبانی و جلوه‌های عشق در شعر ذبیحی	
عشق و ازل	جوش عشق جاویدانی از ازل در دلش افروخته شده و قضای الهی است.
عشق و اکسیر	مس قلب تن عالم زمانی که اکسیر حمرا (عشق) شد، موجب رهایی انسان از دنیاجویی و نفس‌پروری و مایه‌ی کمال و حق می‌گردد.
عشق و امانت الهی	عشق سایه‌ی ازلی دارد و از ازل ساری و جاری بوده و در نهایت، بار امان آن به انسان محول شده است.



عشق و ایثار	مفهوم اصلی عشق برابر با ایثار و نثار کردن است و در توصیف عشق حقیقی به مفاهیمی از خودگذشتگی و جانبازی اشاره کرده است.
عشق و جنون	دردمندی، سرگشتگی و حیران همواره ملازم اوست و آنگاه که به مقالت عقل می‌رسد و از آن می‌گذرد، در نهایت حیرانی به کلی از عقل فارغ می‌شود و روش دیوانگان می‌آغازد.
عشق و جمال	عشق پیش از آنکه معطوف به زیبایی‌های ظاهری باشد، معطوف به زیباییهای درون است.
عشق و صبر	سالک برای وصول به حقیقت عشق، باید رنج‌ها به جان خرید، صبر و استقامت را پیشه‌ی خود سازد.
عشق و علم	نگنجیدن حدیث و ماهیت عشق در علم و بیان است.
عشق و عقل	در عشق جاذبه‌ای است که در عقل نیست و آنچنان که عشق قدم نهد عقل دیگر عاجز و ناتوان می‌گردد.
عشق و فنا	بایستی از خود تهی یا فانی شد تا به حقیقت رسید و نهایت عاشقی را در مقام فنا می‌بیند و وصلی را ارج می‌نهد که توأم با یکی شدن با معشوق است.
عشق و کمال	با گذر از خودبینی، خویشتن خویش را در وجود معشوق فانی می‌بیند تا سرانجام به کمال عشق برسد.
عشق و محنت	درد عشق، روح و روان عاشق را تصفیه می‌کند و او را برای رسیدن به مطلوب و محبوب خویش مستعد می‌سازد.
عشق و مستی	مبتنی بر تجربه‌های عرفانی اوست که منظور از شراب عشق رویت محبوب است.
عشق و وصال	عشق آن حالت ملکوتی است که انسان را به معشوق حقیقی خویش یعنی «الله» متوجه می‌سازد.

### دستاوردهای پژوهش

۱) در این پژوهش ارتباط عشق با مفاهیمی چون وصل، ایثار، غیرت محنت، مستی، وصال، فنا، جنون، و ... بررسی شد و سپس نتیجه‌ای بر این اساس حاصل آمد که ذبیحی به همه این مباحث رویکردی عرفانی دارد. بنیان جهان بینی ذبیحی بر عشق است، عشقی پاک که از عالم بالا نشأت می‌گیرد و با حضور در این جهان به عشق حسی، عشقی برآمده از احساس زیبایی تعبیر می‌یابد، پلیدی در آن راه ندارد و با نیکی عجین است.

۲) در حوزه‌ی نظام اندیشگانی، عشق برجسته‌ترین مضمون در اشعار ذبیحی به شمار می‌رود. بن مایه اصلی مضامین شعری وی زبان عشق است و شاعر متناسب با نگاه‌ها و روحيات خود از آن به عنوان دستاویزی برای بیان عواطف خود بهره برده است. بیشتر غزلیات و اشعار قاصد آکنده از لطیفه‌ی عشق است و این عشق یک فضای آکنده از عطر و بوی عرفانی به سروده‌های او بخشیده است.

۳) صلا‌ی عشق در شعر ذبیحی در جایگاه‌های گوناگون به صداد درآمده و مراتب عالی و نازل آن جلوه گر شده است. ذبیحی با توجه به برخی آرای عرفا و صوفیه عشق را سرلوحه آثار خود به ویژه غزل‌هایش قرار داده است. عشق، بارزترین بعد اندیشگانی ذبیحی است و ابعاد دیگر تفکرات وی، حول محور عشق می‌چرخد. ذبیحی با بهره‌گیری از واژه‌ی عشق و هاله‌ی معنایی آن، اثر شهری خود را به میراث به جا گذاشته است. عشق در اندیشه‌ی ذبیحی، خلاصه‌ی انسانیت وجود است و تمام جهان بینی او مبتنی بر عشق است.

۴) از منظر ذبیحی عشق، فرمانروای قدرتمندی است که انسان را تحت فرمان خود درمی‌آورد و هرگونه اختیار را از او سلب می‌کند و از نظر او عشق آموختنی نیست، آمدنی است و در دفتر و طومار نمی‌گنجد و پنهان داشتن آن نیز امکان نیست و مفهوم اصلی عشق برابر با ایثار و نثار کردن است و در توصیف عشق حقیقی به مفاهیمی از خودگذشتگی و جانبازی اشاره کرده است.

۵) ذبیحی بر این باور است که بایستی از خود تهی یا فانی شد تا به حقیقت رسید و نهایت عاشقی را در مقام فنا می‌بیند و وصلی را ارج می‌نهد که توأم با یکی شدن با معشوق است و عشق آن حالت ملکوتی است که انسان را به معشوق حقیقی خویش یعنی «الله» متوجه می‌سازد و حدیث و ماهیت عشق در علم و بیان نمی‌گنجد.

۶) عشق در اندیشه ذبیحی سایه‌ی ازلی دارد و از ازل ساری و جاری بوده و در نهایت، بار امانت آن به انسان محول شده است و در عشق جاذبه‌ای است که در عقل نیست و آنچنان که عشق قدم نهد عقل دیگر عاجز و ناتوان می‌گردد.

۷) ذیخی اعتقاد دارد که دردمندی، سرگشتگی و حیران همواره ملازم اوست و آنگاه که به مقالت عقل می‌رسد و از آن می‌گذرد، در نهایت حیرانی به کلی از عقل فارغ می‌شود و روش دیوانگان می‌آغازد و سالک برای وصول به حقیقت عشق، باید رنج‌ها به جان خریده، صبر و استقامت را پیشه‌ی خود سازد.

۸) در نظر ذیخی عشق پیش از آنکه معطوف به زیبایی‌های ظاهری باشد، معطوف به زیبایی‌های درون است. چنانچه مبتنی بر تجربه‌های عرفانی اوست که منظور از شراب عشق رویت محبوب است و همچنین درد عشق، روح و روان عاشق را تصفیه می‌کند و او را برای رسیدن به مطلوب و محبوب خویش مستعد می‌سازد.

#### پی‌نوشت‌ها

۱) کلمه «عشق» از «عشقه» به معنای گل پیچک (سهروردی، ۱۳۹۵: ۱۵) و یا از «عشق» به معنای قله کوه است که این آخری، کایه از این است که عشق، بالاترین نقطه محبت است (همان) و مفهوم عشق نخستین بار در فرهنگ غرب و در رساله‌ی مهمانی افلاطون و رساله‌ی اخلاق نیکو ماخوسی ارسطو مطرح شد (نک: کلکوتی شبستری، ۱۳۸۰: ۱۶).

۳) البته در خور توجه است که در خصوص عقل و علم نیز بیاید گفت که؛ در حقیقت خصومت عرفا و صوفیه نسبت به علم و عقل، در قصور علم و عقل از رسیدن به حقیقت و محدود کردن دامنه قلمرو فعالیت عقل و خرد است، نه در باطل و مردود دانستن کلی آن: «نوع ولحن بیان عارفان در خصوص عقل، همگان را به اشتباه و خطا می‌اندازد. عموم مردم وحتى گاهی غیر عامه نیز، تصورشان بر این بوده است که عارفان از مخالفان سر سخت عقل و اندیشه اند. در حالی که عارفان با عقل سلیم مخالفتی ندارند. در واقع، انکاری که در زبان صوفیان مشاهده می‌کنیم، انکار در ذات عقل نیست، بلکه انکار قلمرو آن و محدود کردن آن است.» (محمدی، ۱۳۸۱: ۳۱)

۴) فنا «در لغت به معنای نیستی و نابود شدن است و در اصطلاح یعنی فنای بنده در حق، که جهت بشریت بنده در جهت ربوبیت حق محو گردد» (سجادی، ۱۳۹۳: ۶۲۸). به عبارت ساده‌تر؛ فنا از دیدگاه عارفان، از حبس هستی خویش رستن و به حق پیوستن است.

۵) البته نه عقلی که در آیات و روایات دینی مطرح است - بلکه منظور دانش و خرد یونانی است. (جعفری، ۱۳۸۶: ۳۵-۳۴)

#### کتابنامه

##### ○ قرآن کریم

- ابن دباغ، عبدالرحمن بن محمد انصاری (۱۳۷۸). **عشق اصطربلاب اسرار خداست (مشارق)**، تحقیق هلموت ریتر، ترجمه قاسم انصاری، تهران: کتابخانه طهوری.
- بخارایی، احمد علی (۱۳۶۴)، **فرهنگ اشعار حافظ**، تهران: انتشارات علمی.
- پورجوادی، نصرالله (۱۳۷۰)، **درباره‌ی حافظ**، چاپ چوم، تهران: نشر دانشگاهی.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۲)، **در سایه‌ی آفتاب**، تهران: مرکز.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۲)، **گمشده‌ی لب دریا**، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن
- جامی، عبدالرحمن (۱۳۵۲)، **اشعه‌ المعات**، به انضمام سوانح غزالی و چند کتاب عرفانی دیگر انتشارات گنجینه، تهران.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۳۴)، **شخصیت معنوی حافظ**، تهران: کانون معرفت.
- جعفری، احمد علی (۱۳۸۶)، **پای چوبین عقل در ره عشق در ادب فارسی**، فصلنامه علمی-پژوهشی عرفان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان، سال چهارم، شماره سیزدهم، صص ۳۴-۳۵.
- حافظ شیرازی، محمد (۱۳۷۹)، **دیوان غزلیات حافظ**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ بیست و هفتم، تهران: صفی علی‌شاه.
- خانی، احمد (۲۰۱۲)، **ممر و زین**، ترجمه د. شیرزاد شفیع بارزانی-چ اول. اربیل: انتشارات دانشگاه صلاح الدین.
- ----- (۱۹۶۲)، **ممر و زین**، ترجمه م. هزار. هه‌ولیر: ئاراس.
- ذیخی، شیخ بابا سمایل، (۲۰۱۳)، **دیوانی ذیخی**، تهیه و تنظیم: سید نجم الدین انیسی، اربیل: گوفاری نه‌کادیمیای کوردی.
- رازی، نجم الدین (۱۳۵۲)، **مرصادالعباد**، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- رجایی بخارایی، احمد علی (۱۳۷۵)، **فرهنگ اشعار حافظ**، چاپ ششم، تهران: انتشارات علمی.
- زیبایی، محمد علی (۱۳۶۷)، **شرح صد غزل از حافظ**، چاپ اول، تهران: پاژنگ.
- سجادی، سید جعفر (۱۳۸۳)، **فرهنگ و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی**، تهران: زوار
- سعدی، مصلح الدین (۱۳۸۵)، **کلیات سعدی**، تصحیح محمد علی فروغی، تهران: هرمس.
- سهروردی، شهاب الدین یحیی بن حبش (۱۳۷۲)، **مجموع مصنفات شیخ اشراق**، جلد ۳، ح ۳، چاپ دوم، تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی.



- سه رویدی، شهاب الدین یحیی بن حبش (۱۳۹۵). **مونس العشاق**: فی حقیقه العشق یا رساله عشق، تصحیح و تحشیه صادق نیک پور، تهران: ارباب قلم.
- شکر، جیهاد (2018)، **تقابل عقل و عشق در مثنوی ممر و زین**، مجله علوم انسانی دانشگاه صلاح الدین، شماره (۳)، جلد (۲۲)، صص ۲۶۲-۲۸۱.
- غزالی، احمد و باخرزی، سیف الدین (۱۳۸۵)، **دو رساله عرفانی در عشق**، به کوشش ایرج افشار، چاپ سوم، تهران: منوچهری.
- فروم، اریک (۱۳۸۹)، **هنر عشق ورزیدن**، ترجمه ی پوری سلطانی، چاپ بست و هفتم، تهران: مروارید.
- کلکوتی شیبستری، محمدرضا (۱۳۸۰). **انسان های عاشق**، کرمانشاه: طاق بستان.
- محمدی، کاظم، (1381)، **چالش درون جدال تاریخی عقل و عشق**، چاپ اول، تهران: سازمان چاپ و انتشارات علمی و فرهنگی.
- مرتضوی، منوچهر (۱۳۸۸)، **مکتب حافظ**، جلد اول، چاپ پنجم، تهران: انتشارات توس.
- نسفی، عزیزالدین (1384) **انسان کامل**، با تصحیح و مقدمه ماریزان موله، چاپ هفتم، انتشارات طهوری، تهران.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۵۸). **کشف المحجوب**، تصحیح والتن ژوکوفسکس، مقدمه قاسم انصاری، تهران: طهوری.

### بنه ما و ده رکه وته کانی عشق له شیعرى "زه بیجی" دا

#### جیهاد شوکری رشید

به شی زمانی فارسی، کولیژی زمان، زانکوی سه لاهه ددین / هه ولیر

Jihad.rashid@su.edu.krd

#### پوخته

عشق یه کیک له هۆکاره کاریگه ره کانی دروست بوونی میژوو و پینگه یشتنی مرۆڤایه تییه یه که به شیوه یه کی جیاواز له تیوان کۆمه لگاکان و جیله کان خۆی به دیار خستوو و به درێژایی میژوو یه ده بیات له سه رهوتی دروست بوونی هزره ته ده بیه کان کاریگه ری داناو. زه بیجی له ته ده بیاتی کوردیدا لهو شاعیرانه به که عه شه قی وه ک بنه مای سه ره کی شیعره کانی خۆی دایناوه و له زوربه ی شیعره کانی خۆیدا له روانگه ی جۆراچۆر سه باره ت به عه شق هه ولێ داوه و به ره مه یکی به نرخ له په یوه ندی له گه ل ته م چه مه که دا له پاش خۆی به جن هیشتوو. که له هه ندیک شیعره کانی پراوپر له مانای عه شه ق بووه تا ته و پاده به که عه شق بووه ته ته وه ری سه ره کی هه ندی له غه زه له کانی. له م توژی نه وه به دا له سه ره مای خۆیندنه وه ی کتیبخانه یی و به میتۆدی په سنی-شیکاری ده کړی وایبگه ی که شاعیر تا چن ئاستیک واتای به فراوانی عه شق له شیعره کانی خۆیدا به کاره یناوه و چ رۆلێکی له هینانه دی ته م ناوه رۆکه شیعره به دا هه بووه. ته نجامه کانی به ده ست هاتوو له م توژی نه وه به پشان ده دات که ناوه رۆکی عه شق یه کیک له به ره جه سه ته زین تایبه ته ندی به کانی شیوازی شیعری زه بیجی بووه و شاعیر به پێی روانگه و روحیاتی خۆی، له عه شقی وه ک بیانوو به ک بۆ به ده برپینی هه سه ته کانی خۆی که لکی وه رگرتوو و توانبویتی له زورینه ی شیعره کانییدا به شیوه جۆراچوره کان له سه ره ناوه رۆکی عه شق قسه ی هه بیته هه ره وه ها سیسته می پیکهاته ی غه زه له کانی هه موو یه ک ده ست و ریکه خراو بووه و زمانی ساکار و پاراوی شاعیر، شیعره کانی کردووته چی سه ره نه چی شیعره عرفانی به کان.

**وشه سه ره کی به کان:** زه بیجی، عه شق، بنه ماکانی عه شق.

#### مبای و مظاهر العشق فی شعر الذیجی

#### جیهاد شوکری رشید

جامعه صلاح الدین/ارییل- کلیه اللغات- قسم الغه الفارسیه

Jihad.rashid@su.edu.krd

#### ملخص

العشق هو أحد أكثر العوامل تأثيراً في تكوين تاريخ البشرية وتطورها ، والذي تجلى بشكل مختلف بين المجتمعات والأجيال ، وطوال التاريخ الأدبي أثر في عملية خلق الفكر الأدبي. العطار هو أحد الشعراء في الأدب الفارسي الذي وضع العشق كموضوع رئيسي في قصائده ، وقد جرب في العديد من قصائده من وجهات نظر مختلفة عن الحب وترك وراءه منتجاً قيماً فيما يتعلق بهذا المفهوم. والذي في بعض القصائد كان مليئاً بمعنى الحب لدرجة أن العشق أصبح الركيزة الأساسية لبعض قصائده الغزلية. في هذه الدراسة ، التي تستند إلى قراءة المكتبة والطريقة التحليلية ، يمكننا أن نفهم كيف استخدم الشاعر مستوى معيناً من معنى العشق في قصائده ، وما هو الدور الذي لعبه في جلب هذا المحتوى الشعري. تظهر النتائج التي تم الحصول عليها من هذه الدراسة أن التركيز على محتوى العشق كان من أبرز سمات أسلوب العطار الشعري ، واستفاد الشاعر من حيث موقفه وروحه من استخدام العشق ذريعة للتعبير عن مشاعره الداخلية. ويمكن أن يلقي خطاباً في معظم قصائده بطرق مختلفة حول محتوى العشق ، كما كان تكوينه الغزلي منظم ومتجانس ، وجعلت لغة الشاعر البسيطة والبليغة من قصائده محور الشعر الصوفي.

**كلمات الداله:** الذیجی، العشق، مبای و مظاهر العشق.



## Principles and manifestations of love in Zabihi poetry

Jihad Shukri Rashid

Department of Persian - College of Languages / Salahaddin University-Erbil

### Abstract

Passion is one of the most influential factors in the formation of human history and evolution, which has manifested itself differently between communities and generations, and throughout the literary history has influenced the process of literary thought creation. Attar is one of the poets in Persian literature who has put passion as the main theme in his poems, and in many of his poems he has tried in various perspectives on love and has left behind himself a valuable product in relation to this concept.

Which in some of the poems was full of the meaning of love to the extent that passion has become the main pillar of some of his ghazals. In this study, which based on the reading of the library and the analytical method, we can understand how the poet used a certain level of adoring's meaning in his poems, and what role he played in bringing this poetic content.

The results which have been obtained from this study show that focusing on passion content was one of the most prominent features of Attar's poetic style, and the poet, in terms of his own attitude and spirit, got benefit in using passion as a pretext to express his inner feelings and he could have a speech in most of his poems in various ways on the content of passion also all his ghazal's structure system was organized as one group, and the poet's simple and eloquent language made his poems the focus of mystical poetry.

**Keywords:** Zabihi, love, Principles and manifestations of love.